

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین. حلول سال جدید شمسی را تبریک عرض می‌کنیم و همزمانی شروع این سال جدید با ماه مبارک شعبان و اعیاد شعبانیه و این که این سال مشرف است به این که دو بار مصادف است با پانزده شعبان، سالروز ولادت باسعادت مولایمان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء و خود پانزده شعبان که من حیث هو هم از لیالی قدر شمرده شده و بسیار پراهمیت هست، ان شاء الله نشانه رحمت‌های ویژه و بیشتر خدای متعال در این سال ان شاء الله باشد. سال رفاه و آسایش و ترقیات معنوی و مادی و رفع مشکلات ان شاء الله باشد.

فرمایشات و نصایح دلسوزانه رهبر معظم انقلاب هم نصایح بسیار مهم و قابل توجهی بود، مسأله شعار امسال هم که فرمودند تولید، پشتیبانی‌ها و مانع‌زدایی‌ها، نامگذاری و ارائه طریق بسیار مهمی است و در حقیقت بسیاری از مشکلات با تولید حل خواهد شد و البته این مسأله‌ای است که یک اراده جمعی از مسؤولان و مردم می‌طلبد که هم مسؤولان مختلف در اجرا و تقنین و در قضا به وظایف خودشان علی ماینبغی عمل کنند ان شاء الله. و مردم هم واقعاً لله و برای کسب رضایت الهی از پاره‌ای از تمایلات شخصی و نفسانی بگذرند، اصحاب سرمایه، سرمایه‌های خودشان را به جای به کار گرفتن در امور سوداگری و چیزهایی که ممکن است سودهای فراوان بادآورده‌ای هم را همراه داشته باشد به جای آن در تولید قرار بدهند و قهراً با این جهت می‌توانند رضایت‌مندی خدای متعال و حضرت بقیة الله الاعظم را ان شاء الله فراهم کند، صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین. بالاخره دنیا دنیای گذرایی است و همان طور که این ملت عزیز و عظیم الشان در حدوث انقلاب و احداث انقلاب سرمایه‌گذاری کردند و اگر نبود مجاهدت‌های آن‌ها، انقلاب به پیروزی نمی‌رسید برای ادامه راه و رفع مشکلات و تعالی و ترقی کشور و آرمان‌های انقلاب هم همان مجاهدت‌ها لازم است و امروز مجاهدت‌ها به همین است که این مسأله‌ای که آقا فرمودند مورد توجه همگان واقع بشود، هم سرمایه‌گذاران خیلی دنبال سودآوری و امثال

ذلک نباشند همان طور که در ابتدای اصول عرائضی عرض کردم و عرض می‌کنم به این که همان جور که در مسأله اقتصاد ما نیاز به داریم به تولید و پشتیبانی‌ها و مانع‌زدایی‌ها، در ترقیات علمی و معنوی حوزه‌های علمیه هم به همین نیاز داریم منتها رفع پشتیبانی از فضلا و طلاب محترم در تحصیل، ادامه تحصیل و پژوهش و هم رفع موانع، این جا هم ما هر دو را داریم که گاهی مانع می‌شود از ترقی‌ها.

پشتیبانی در باب حوزه‌ها این است که برنامه‌ها برنامه‌های سالمی باشد، برنامه‌هایی باشد که دانش‌افزایی همراه داشته باشد، دقت افزایی همراه داشته باشد، زمینه را برای ابداعات، ابتکارات فراهم بکند. این امری است بسیار لازم و همین تجدید نظر در کتب درسی حوزوی از اصحابی که صلاحیت این کار را داشته باشند حقیقتاً می‌تواند پشتیبانی کند، راه را هموارتر کند. من همین روزها که یک مطالعه‌ای می‌کردم می‌دیدم که واقعاً بعضی مباحث کتب درسی ما که زمان طولانی هم؛ حدود صد سال، هشتاد سال، هفتاد سال، شصت سال از آن گذشته آن انسجامی که امروز مباحث پیدا کرده، بعد از این زحماتی که بزرگان کشیدند که ولو شیخ اعظم قدس سره خب راهی را باز فرموده، خب تلامذه ایشان، بعد تلامذه تلامذه ایشان همین جور آن بزرگان علما زحمت کشیدند خیلی راه را هموار کردند الان ما طالب عزیز را بنشانیم سر آن مطالب اول که خیلی گاهی تشویش دارد، گاهی همه جوانب آن درست ملاحظه نشده، یا این که نه، بعد از این زحمات متوفری که آقایان علما کشیدند در این نتایج اخیر آن‌ها را قرار بدهیم، وقتی که این‌ها این جا پخته شدند می‌توانند به آن کتاب‌های قبل هم مراجعه کنند، اگر نکته‌ای هست، چیزی هست خب استفاده کنند. ولی الان حقیقتاً دیدم که خیلی طلبه را سردرگم می‌کند الا نادری از طلاب محترم که خب حالا فوق‌العاده‌گی ممکن است داشته باشند، ولی خیلی‌ها سردرگم هستند. خب یکی از پشتیبانی‌ها این است که این طریق را هموار بکنند، حوزه‌هایی علمیه به این طرف گام بردارند. حالا ان شاء الله بعضی از نمونه‌های آن در همین ابحاثی که پیش رو داریم عرض می‌کنم ان شاء الله که شما وقتی مقایسه می‌کنید گاهی همین مطلب را و این مبحث را، این فصل را با آن چه که مثلاً در وسائل شیخ اعظم با همه عظمتی که دارد وجود دارد، بعد می‌بینید که در مثلاً فلان کتاب متأخر، شهید صدر این‌ها را چه جور دسته‌بندی کرده و خیلی این شخص با یک آفاق روشن‌تری این مسأله را می‌تواند دریافت بکند و جوانب آن را بفهمد ولی وقتی که آن جا را می‌خواند این جور مسأله برای او مبهم و سردرگم است یک مقداری. ولی این جا

که می‌شود.... البته حرف همان فرآورده‌های آن بزرگان است بعد خلاصه به این شکل تنظیم شده و مانع‌زدایی‌ها هم... موانع گاهی سر راه تحصیل فراوان است، گاهی در حوزه‌های علمیه. یکی همین نهال‌کشی‌هایی است که بالاخره توی حوزه دارد می‌شود و می‌بینیم طلبه جوان مستعد با استعداد قابل برای ترقی، این نهاد، آن‌ها نهاد، آن جا، آن جا، آن جا می‌آیند سراغ‌شان و این‌ها را بالاخره برای مناصبی که در نظر دارند می‌برند. آن‌ها هم آدم‌های بااستعداد و فرهیخته می‌خواهند. خب نتیجه این چه می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که کم‌کم از این استعدادها خالی می‌شود. گاهی باید صد نفر، دویست نفر آدم با استعداد کار کند پنجاه نفر از توی آن در بیاید چون موانع سر کار فراوان است، چه هست، چه هست، این‌ها هم هست دیگه و این یک واقعیتی است که الان ما در حوزه‌ها می‌بینیم و حقیقتاً خطر بزرگی است. باید این امر محاسبه بشود ولو این که در تراحم است، بعضی از موارد هم اگر شما ببینید که بالاخره افراد فرض کنید صلاحیت کمتری باشند، یا حتی مواردی هم مسؤولیت‌هایی هم بدون متصدی باقی بماند در تراحم با این که آن‌ها این جوری باشد یا حوزه خدای نکرده آن قوای علمی حوزه و آن اصالت حوزه و این‌ها خدای نکرده ضربه ببینند... من یادم می‌آید یک زمانی خیلی دنبال بالاخره افراد بودند برای چیز، من عرض کردم کار شما مثل این می‌ماند که در زمان جنگ بروید در دانشکده پزشکی بگویید شما چرا این جا نشستید، ما الان پرستار کم داریم، به همه دانشجویها یا غالب دانشجویهای رشته پزشکی را ببریم برای پرستاری. خب آن موقع نگاه می‌کنی خیلی خوب است، همه جا پرستار است و دیگر آن بیماری‌ها... اما ده سال دیگر که نگاه می‌کنی پزشکی نمانده. خب این‌ها باید درس بخوانند تا ده سال دیگه متخصص بشوند. آینده آینده... و در این تراحم آن مقدم است. بنابراین این پشتیبانی‌ها و مانع‌زدایی‌ها ولو نظر مبارک رهبر دام ظلّه العالی نسبت به امور اقتصادی بود، اما در امور غیراقتصادی هم حقیقت این است که مثل پیشرفت‌های علمی چه در حوزه و چه در مراکز علمی آخر، آن جا هم نیاز به همین دارد، تولید؛ چه تولید امور مادی، چه تولید علم و چه تولید در حقیقت... که عرض کردم تولید در این جاها به معنای کشف است، نه ساختن. در علم این است. و در امور معنوی هم بله، انسان‌های مهذب خداترس متعهد وظیفه‌شناس این جور هم افراد بار بیایند، این هم نیاز دارد به پشتیبانی و دفع مانع‌زدایی‌ها و هم چنین البته یکی از مانع‌زدایی‌ها هم عبارت از این است که بالاخره از نظر امور زندگی و معیشت و مسکن و گذران یک حد معمول از زندگی که هر

کسی به آن نیاز دارد بالاخره این هم باید مورد توجه باشد برای بزرگانی که این جهت برای آن‌ها میسر است. البته زندگی طلبگی خودش یک شیرینی‌هایی دارد، ولی حداقل‌ها یک حداقل‌هایی است که لازم است که ان شاء الله به آن رسیدگی بشود و این زمان ما هم با زمان‌های گذشته خیلی تفاوت پیدا کرده. آن موقع که ما بچه بودیم و در نوجوانی و جوانی و این‌ها، خیلی مشکلات معیشتی و مشکلات مسکن و این‌ها فراوان بود. هر سال باید آقایان مثلاً بگردند این جا آن جا خانه پیدا کنند، والده ما می‌گفتند پدر ما پاهایشان تاول می‌زد از بس که بگردند این جا و آن جا تا جایی پیدا کنند بعد هم گاهی با صاحبخانه‌های خیلی عجیب و غریبی. من خودم یادم هست که مثلاً بچه سه ساله بودم نشسته بودم توی ایوان یک جای اجاره می‌نشستیم، صاحب‌خانه هم خدا رحمت‌شان کند آن‌ها بودند، من قاشق دستم بود این جوری می‌زدم روی آجر که همین جور نشسته بودم، او از آن طرف داد می‌زد عمارت می‌آید پایین. یک بچه سه ساله دارد با قاشق این جوری می‌زند. و لکن آن موقع چون «البلیه اذا عمت کانت» معمول مردم چون بالاخره همین مشکلات را داشتند و زن و بچه طلبه‌ها هم می‌دیدند آن‌ها هم همین جور هستند، یعنی یک چیزی است که خیلی اختصاصی به طلبه ندارد، تحمل این آسان‌تر بود. اما امروز این جوری نیست، معمولاً این جوری نیست، توقعات هم یک مقداری خیلی بالا رفته و از این جهت است که حالا یک طلبه‌ای هم خودش بخواهد بالاخره به خیلی حداقل‌ها اکتفا کند یا حداقل‌ها هم نباشد ممکن است بسازد، اما بالاخره خانواده‌ای که سرپرستی آن‌ها را می‌کند مشکل دارند. بنابراین این جا هم ما مانع‌زدایی‌ها را لازم داریم. که امیدواریم که ان شاء الله کسانی که از عهده این امور برمی‌آیند توجه خاص و ویژه‌ای هم نسبت به این امور داشته باشند.

خب بحث ما در این بود که آیا به حدیث رفع می‌توان تمسک کرد برای این که مکره اذا لَحِقَ آن معامله‌ای که انجام داده برضاه و باذنه، آیا می‌توانیم به حدیث رفع استدلال کنیم بر بطلان و این که با اذن و رضای بعدی هم این معامله صحیح نمی‌شود.

خب بیاناتی بود بر این که ما به حدیث رفع نمی‌توانیم تمسک کنیم. آخرین بیان بیان مرحوم امام قدس سره بود که حاصل بیان‌شان که در تلخیص می‌فرمایند در آخر کار، قبلاً هم عرض کردیم این شد که ایشان می‌فرمایند در حدیث رفع سه احتمال وجود دارد. «رُفِعَ ما استکروه علیه» سه احتمال وجود دارد؛ یکی این که مرفوع باین

حدیث، مجموع ما یراد من الموصول با این صله‌اش هست. یعنی «ما استکروه علیه» چیزی که اکراه بر آن شده است این برداشته شده، با همین وصف که تقید جزء است. الشیء الذی أکره علیه، آن عقدی که أکره علیه، آن بیعی که أکره علیه، این مجموع، این مرکب برداشته شده. این یک احتمال.

احتمال دوم این است که نه، آن که برداشته شده ذات چیزی است که از موصول مراد است؛ خود آ «بیع، خود آن عقل، منتها اکراه حیثیت تعلیلی است برای آن رفع. علتش می‌تواند باشد. کأن گفته شده رُفِعَ این عقدی که أکره علیه لآنکه أکره علیه.

احتمال سوم این است که مرفوع باز ذات موضوع است ولی اکراه حکمت است نه این که علت باشد. حکمتش این است ولی ذات موضوع برداشته شده. می‌فرمایند اگر اولی را بگوییم که ظاهر هم همین است، بعید نیست بگوییم ظاهر روایت همین است. «رفع ما استکروهوا علیه» این کراهت قید است در حقیقت، نه تعلیل است یا حکمت است. اگر این را گفتیم می‌توان گفت که حدیث رفع دلیل بر بطلان عقد مکره‌ی که بعد لحقه الرضا نیست. چرا؟ برای خاطر این که درست است این عقد عند الحدود عقد مکره علیه بوده است اما بعد از این که لحقه الرضا این عقد دیگر صادق نیست بر آن عقد مکره علیه. در بقاء انقلاب موضوع می‌شود، این می‌شود عقد مرضی عنه، یا مرضی به. قبلاً مکره علیه بوده حالا مرضی به است. و وقتی این طور شد پس در مقام بقاء نمی‌شود تمسک به حدیث رفع کرد، بر آن صادق نیست. و نه تنها دیگر نمی‌شود به حدیث رفع تمسک کرد بلکه می‌شود گفت صحیح است. چون نمی‌شود تمسک کرد فقط صحت را که درست نمی‌کند، می‌شود گفت صحیح است. «احل الله البیع» می‌گوید هر بیعی درست است چه بیع مرضی به، چه بیع مکره علیه. تا وقتی که این مکره علیه بود به حدیث رفع خارج شد، این زمانی که مرضی به است خب حدیث رفع که آن را نمی‌گیرد، داخل است، از اول اصلاً خارج نشده بود، داخل بود. همین طور «تجاره عن تراض» بنابراین که بگوییم قید عن تراض قید غالبی است و مفهوم ندارد. یا تعدی کنیم به الغاء خصوصیت عرفیه، خب این تجارت است، از این تجارت خارج شده به حدیث رفع، آن جایی که مکره علیه بود، غیر آن داخل است در آن و همین «أفوا بالعقود». البته «احل الله البیع» که ایشان این جا تمسک می‌فرمایند، لابد مع الغض از آن چیزی است که در جلد اول ایشان مثل بعضی بزرگان دیگر مثل میرزا حبیب‌الله رشتی قدس سره و بعضی بزرگان می‌گویند احل الله البیع اطلاق

ندارند، چون در جواب آن کسانی است که می‌گفته می‌شود که «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَاءِ» خدای متعال می‌فرماید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا» در مقام این نیست که حالا چه بیعی درست است چه... می‌خواهد بفرماید خدا این را حلال کرده آن را حرام کرده، حالا با خصوصیتی که دیگه دارد. در مقام بیان نیست و لذا به «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» نمی‌شود تمسک کرد. ولی خب «تِجَارَةٌ عَنْ تِجَارَةٍ» که در مقام بیان است، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» مثلاً بگوییم... «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» هم البته اگر آن شبهه‌اش را حل بکنیم که نگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» انصراف به عقود صحیحه دارد فلذا عده‌ای می‌گویند به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» برای صحت معاملات نمی‌شود تمسک کرد، چون تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است. نه، این دارد می‌فرماید عقودی که صحیح است دارد می‌گوید لازم است، وفا به آن بکنید. حالا این حرفی است که در اوفوا بالعقود وجود دارد و این حرف خیلی مهمی است، یعنی اثرش این است که ما خیلی جاها دل‌مان را خوش کردیم به «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» اگر از دست ما با این شبهه گرفته بشود خب خیلی جاها مشکل پیدا می‌کنیم. این احتمال اول که ظاهر حدیث شریف هم همین است. «رفع ما استکروه علیه» آن که اکراه بر آن شده با همین؟؟؟ است.

احتمال دوم این بود که نه، ذات «ما اکرهوا علیه» برداشته شده و این تعلیل آن است. ایشان می‌فرمایند که اگر این حرف را هم بنزید باز به حدیث رفع نمی‌توانیم تمسک کنیم. چرا؟ چون وقتی علت شد معلول نمی‌تواند فراتر از موارد صدق علت باشد که. علت رفع این است که مکره علیه است، پس جایی که دیگر مکره علیه نیست و مکره رضایت دارد و کراهتش از بین رفته و او رضایت دارد، دیگر در آن جا تعلیل نیست تا علت که رفع باشد وجود داشته باشد. پس بنابراین باز نمی‌توانیم به حدیث رفع ولو علی المعنی الثانی و احتمال الثانی تمسک کنیم بعد از رضا. وقتی نتوانستیم تمسک کنیم پس رفع آن بیع، آن عقد در صورتی که رضا باشد وجود ندارد پس از ادله خارج نمی‌شود، بنابراین نه به این می‌توانیم تمسک کنیم، از آن طرف هم چون این صورت خارج از ادله نمی‌شود مشمول ادله است می‌گوییم صحیح است.

و اما بنابر مسلک سوم؛ می‌فرماید «نعم لو كان الإكراه نكتةً للجعل» علت نباشد نکته باشد، یعنی مثل همان حکمت «يكون المرفوع ذات البيع بلا قيد ففي هذه الصورة لا يمكن إلحاق الرضا به بعد فرضه معدوماً في لحاظ الشارع بخلاف الفرضين الأولين» فرضین الأولین این بود که... فرض اول این بود که مقید باشد، فرض دوم این

بود که علت باشد، فرض سوم... می‌فرماید در فرض سوم چون وقتی شارع می‌گوید «رفع ما استکرها علیه» گفتیم منع رفع، رفع مؤاخذه و آثار و فلان و فلان نیست، یعنی رفع موضوع است، این‌ها خودش را برداشتند به ادعا، چون هیچ اثری ندارد، هیچ چیزی ندارد، ادعا می‌کند خودش را برداشتند. وقتی خودش را برداشت دیگر معنا ندارد بیاید شارعی که اعتبار کرده که این اصلاً در عالم اعتبار وجود ندارد، بیاید بفرماید اگر رضا به آن خورد درست است. وقتی وجود ندارد، این ذات وجود ندارد، بنابراین کأن بنابر مسلک سوم که البته خلاف ظاهر است، ظاهر همان معنای اول است. اگر کسی معنای سوم را بگوید یا حدیث پیش او مردد باشد بین معنای اول و دوم و سوم، به معنای سوم می‌شود برای بطلان تمسک کرد. البته اگر مردد شد نه، چون تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه‌اش می‌شود. اگر معنای سوم را استظهار بکنیم بله می‌شود تمسک کرد. چرا؟ به خاطر همین که بنابر مسلک سوم این ذات برداشته شده، نکته برداشته شدن آن را البته... علت ولی نیست، نکته وقتی شد ممکن است برداشته شدن فراتر از مورد نکته باشد. علت که باشد نمی‌شود فراتر از علت باشد، نکته که باشد می‌شود فراتر باشد. مثلاً مثل عدم اختلاط میاه در عده، عدم اختلاط میاه نکته جعل عده است، اما نه این که یدور مداره الحکم، فلذا در موردی که یائسه هم شده باید عده نگه دارد مثلاً. یا رحم او را خارج کردند می‌گویند باید عده نگه دارد. خب این فرمایش ایشان در این جا.

این جا فقط یک سؤالی برای ما هست، و آن این است که ایشان فرمود... از این جا عبارت‌شان را می‌خوانم: «و إن شئت قلت إن الموصول فی ما أکرها علیه إما کنایة عن ذوات العناوین کالبیع و نحوه أو مأخوذ بعنوانه فی الموضوع» هم به عنوان «ما استکرها علیه» «و علی الثانی» که به این عنوان باشد یعنی مرکب، «لا ینطبق العنوان مع قیده الا علی البیع حال الإکراه» فقط آن موقع صادق است. بعداً که رضایت پیدا کرد اصلاً صادق نیست. «و کذا علی الأول» علی الأول که ذات باشد، کنایه از ذات موصول باشد. «و کذا علی الأول لو کان الإکراه علّة للرفع ضرورة عدم تجاوز المعلول عند حدود علته» پس آن رفع نمی‌شود آن زمانی که اکراه نیست و رضایت است بیاید، آن زمان هم بردارد. «نعم لو کان الإکراه نکتهً للجعل یكون المرفوع ذات البیع بلا قید ففی هذه الصورة لا یمکن الحاق الرضا به بعد فرضه معدوماً فی لحاظ الشارع بخلاف الفرضین الأولین» که آن جا خود ذات معدوم نبوده در لحاظ شارع، در فرض آن جایی که مجموع باشد. در آن جایی هم که علت بوده ولو

ذات مرفوع بوده، این علت بوده اما چون معلول از علت نمی‌تواند تجاوز بکند در نظر شارع در زمان صدق اکراه اعتبار شده نبودن، نه در زمانی که اکراه نباشد. اما در صورت سوم این جا کأنّ ذات دیگر نیست مطلقاً، چه این نکته باشد، چه این نکته نباشد. ما این جا، سؤال مان این جاست، که اگر این نکته شد آیا این کلام محفوف بما یحتمل القرینیه نمی‌شود؟ که آیا باز این رفع مال همین حالتی که نکته وجود دارد یعنی این اکراه وجود دارد؟ یا نه این هم نباشد اعتبار عدمش را دارد می‌کند؟

س: آن بیان سابق امام این اشکال برداشته می‌شود، سابق امام گفت معنی ندارد شیءای را برداری و آثارش باقی باشد...

ج: بله در حینی که برداشتیم.

س: نه، چه له، چه علیه چون؟؟ موضوع است و قید نیست، موضوع برداشته شده، صحت تأهلیه را هم برداشته و الا معنا ندارد. امام این جوری استظهار کردند.

ج: بله بله. خب چطور ایشان در صورتی که علت تامه باشد می‌فرماید؟

س: چون که یقین داریم.

ج: در صورتی که علت باشد. می‌فرماید که وقتی علت شد پس بنابراین ادعای رفع محصور می‌شود به همان جا که علت موجود است، نه مازاد بر آن. پس بنابراین وقتی اگر نباشد شارع اعتبار رفع نکرده، پس بنابراین اشکال ندارد بگویی اگر راضی هستی درست است، چون نگفته که در آن حالت نیست که. عرض ما این است که در احتمال سوم هم ما باید اثبات اطلاق رفع کنیم، تا بعد بگوییم... اثبات اطلاق رفع کنیم که بگوییم گفته برداشته شده. اما اگر نتوانستیم اثبات اطلاق رفع بکنیم خب این جا اشکالی ندارد که بگوییم که در آن حالت اگر دلیلی پیدا کردیم بگوییم بله تهافتی دیگر ایجاد نمی‌شود، چون که ایشان فرمود تهافت ایجاد می‌شود دیگر، تهافتی ایجاد نمی‌شود.

س: آن فرض سوم...

ج: بله، اگر بخواهیم بگوییم که... در فرض سوم بخواهیم بگوییم که به این حدیث می‌توانیم تمسک کنیم یا نه؟ می‌توانیم تمسک کنیم و بگوییم که بله بعد الرضا هم این برداشته شده، این جور می‌خواهید بگویید که،

می‌خواهید بگویید بعد الرضا هم برداشته شده. اشکال این است که با توجه به این که این قید متصل است «رفع ما اکرهوا علیه» یا «ما استکرهوا علیه» است. آیا این جا ما می‌توانیم اطلاق بگیریم؟ یعنی مثلاً در همان عده، اگر فرموده بود که... همه ادله ما این جوری بود باید عده نگه دارد «لثلا یختلط المیاه» می‌توانستیم اطلاق بگیریم از آن؟ بله آن جا به خاطر این می‌گوییم، می‌گوییم ادله دیگر مطلق گفته، این جا یک دلیل منفصلی داریم می‌گوید «لثلا یختلط المیاه» اگر فهمیدیم که این «لثلا یختلط المیاه» این نکته است و این حکمت است، این باعث نمی‌شود آن‌ها را تقیید بکنیم. چون مطلقاتی داریم، این باعث نمی‌شود آن‌ها را تقیید بکنیم. اما اگر کنارش ذکر شده و دلیل آخری هم نداشتیم، به چه دلیل بگوییم که باید عده.... محفوف بما یحتمل القرینیّه است.

س: چون فرمایش شما خروج از نکته است. یعنی می‌خواهد بفرماید فرض سومی که امام می‌فرماید خلاف ظاهر این عبارت است، خلاف ظاهر دلیل است. اگر قبول بکنیم که نکته است، با فرض قبولش ولو شما می‌فرمایید این را اصلاً نمی‌شود اطلاق گرفت این جا، ولی امام می‌فرماید که حالا اگر کسی به اشتباه خودش واقعاً نکته گرفت، با نکته گرفتن فرمایش امام درست است. این فرمایش شما در واقع می‌خواهید بفرمایید که نمی‌شود این جا نکته گرفت.

ج: نه این را نمی‌خواهیم بگوییم. می‌گوییم که نکته...

س: قوام نکته به همین است.

ج: نه، نکته منافاتی با این که جعل مطلق باشد ندارد.

س: نکته یعنی همین، یعنی جعل مطلق باشد ولی..

ج: منافات ندارد، ولی می‌تواند جعلش در محدوده نکته باشد.

س: همان خودش می‌شود علت دیگه.

ج: نه، علت هم نیست. علت چیز دیگری است.

س: یدور مداره.

ج: نه نه. ببینید ممکن است... نکته این جور نیست که لازم باشد حکم یدور مداره، علت چرا. اما نکته نه. نکته

می‌تواند در همان محدوده باشد، می‌تواند اوسع باشد.

س: یدور مداره با علت چه فرقی دارد؟

س: نه ممکن است، حاج آقا می‌گویند همین که استظهار نکردی...

س: نه، من می‌خواهم بگویم قوام نکته به همین است که شما می‌فرمایید که آن موضوع مطلقاً لازم العمل باشد، ولی خب در پاره‌ای از موارد این حکمت هم ... قوام نکته به همین است. والا اگر بخواهد دائر مدارش باشد که می‌شود علت.

ج: نه، ممکن است مصلحتی... ببینید به قول مرحوم آقای خویی می‌فرماید که قید غالبی مانع از اطلاق می‌شود، مفهوم ندارد ولی از آن طرف هم مانع از اطلاق می‌شود. مثلاً در همین «وَرَبَائِكُمْ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ» این جا ایشان می‌فرماید ما مازاد بر این نمی‌توانیم بفهمیم. از خارج می‌دانیم، ما اگر بودیم و این آیه شریفه می‌گفتیم فقط در همین حد، ولو قید هم غالبی است، و احتمال دارد قید غالبی تقیید باشد، ممکن هم است نه به زبان آمده. این جا هم ممکن است به خاطر همین نکته، حکم را محصور به این جا کرده باشد، ممکن است نه یک فایده‌ای هم برای آن ذکر کند و اطلاق داشته باشد. ولو این فایده در بعضی موارد باشد.

س:؟؟ و اما تکویناً، رُفَع؟؟ / رفع موصولی که بخواهی آن را برداری در حالی که بعد از آثار له آن باشد، امام فرمود این معنا ندارد. یعنی اگر اشکال شما توی این است دوباره، چرا معنا دارد، وقتی معنا پیدا کرد یدور مدار همین که آقا ببینیم حالا نکته چه جوری است. اما امام گفت، گفت وقتی شما آن چه که مرفوع است تکویناً خود آن عقد است، لا تقییداً و لا معللاً به علت اکراه. بلکه نکته است. این را وقتی خواستی برداری چه آثار علیه آن که الزام باشد، معامله را ملزماً تو باید؟؟ بدهی بروی، چه معلقاً بر رضا باید باشد که این له تو است، این را هم باید برود و الا لایصدق رفع تکوینی موصول لا علّه و لا تقییداً، بلکه فقط نکته می‌شود. این را امام گفت که بیاید به این جا برسد، این را شما دیگه نمی‌فرمایید، شما این فرمایش امام را نمی‌گذارید تا جواب در بیاید، بله اگر این حرف‌ها...؟؟ گفتیم رُفَع تکوین، که خودتان فرمودید رفع تکوینی چیزی که امتنانی است در دایره امتنان برداشته شده، در دایره امتنان هم آن حرف‌ها، ولی ایشان آن حرف را هم نمی‌زنند، می‌گویند رفع موضوع تکویناً به همین است که علیه‌ها را هم بردارد، له‌ها را هم بردارد، پس معنی ندارد اثر باشد موضوع

نباشد. وقتی آن حرف را زد دیگه امام نمی‌گوید تمسک به عام در شبهه مصداقیه دلیل است. می‌گوید «رُفِع ما استکرها».

ج: نه، این مطالبی که می‌فرمایید با عرضی که بنده می‌کنم تنافی ندارد. یعنی ما می‌گوییم که امام رحمه الله می‌فرماید که اگر علت هم بود پس این برداشته شده، وقتی برداشته شد هم له، هم علیه برداشته شده، منتها در اطار وجود علت که اکراه باشد. تا اکراه هست همه چیز برداشته شده چه له چه علیه. ولی بعد از این که اکراه تمام شد آن جا دیگه نه، له‌ها باشد، علیه‌ها باشد، آن چیزی ندارد. در نکته هم همین را می‌خواهیم بگوییم، در نکته می‌خواهیم بگوییم که شما در نکته مسلّم می‌گیرید، اگر از خارج برای شما اثبات شده باشد که بله این حکم اطلاق دارد، این رفع اطلاق دارد، این که این جا ذکر شده یک نکته‌ای است که این جا ذکر شده فقط، این بله. اما اگر ما باشیم و این دلیل «رفع ما استکرها علیه»

س: نکته مشتبّه است، همان که عرض کردم. می‌خواهید در این فرض سوم امام تشکیک کنید، نه در آثار آن بعد تحقیق فرض آن.

ج: نه، می‌خواهیم بگوییم که این وزان...

س: مشتبّه است که نکته است یا نه.

ج: نه نه، حتی...

س: چون مشتبّه است نکته؟؟؟ اطلاق آن نمی‌شود و الا اگر واقعاً نکته باشد، واقعاً نکته با همین بیانی که امام فرمودند باشد، یعنی مثل همین بحث عده باشد که واقعاً باید اجتناب کرد، آن یک سری آثاری است که دارد، اگر این طور باشد که فرمایش امام درست است، منتها شما چون می‌فرمایید که با این عبارت نمی‌شود آن را تطبیق کرد مثل بحث عده نمی‌شود این عبارت را ترجمه کرد، با این عبارت باید بگوییم که ما شک داریم که... نمی‌توانیم اطلاق بگیریم، این را می‌خواهید بفرمایید.

ج: نه، من می‌خواهم بگویم که ذکر نکته، احتفاف کلام به ذکر نکات یا نکته، آیا این مانع از تحقیق اطلاق نمی‌شود؟ ولو می‌دانیم این علت نیست، علت تامه نیست اما ذکر نکته... نمی‌دانیم نکته است..

س: اما امام نمی‌گوید ذکر نکته. می‌گوید.. اصطلاح دارد می‌گوید، می‌گوید این حکمت است، حکمت باشد یعنی آن اطلاق را شما می‌توانی بگویی؟

ج: نه نکته است، می‌دانیم نکته است اما همان نکته که توی کلام ذکر می‌شود مانع از انعقاد اطلاق می‌شود یا نمی‌شود؟

س: ذکر کرده، بله ممکن است مانع تمسک به اطلاق بشود.

ج: آهان، اگر می‌شود پس نمی‌توانیم بگوییم «رفع ما استکرها علیه»...

س: درسته، همه این فرمایشات شما درست، اما فرض سوم امام این نیست، این است که یک کسی... ولو به فحوای شما درست است که نمی‌شود؟؟ یک کسی به غلط نکته بگیرد به این معنا که یک اطلاقی را این جا فرض کند و آن را فقط...

ج: نه این که نیست، فرض ایشان که این نیست. ایشان می‌گوید ما در این جمله سه احتمال داریم نه این که....
س:؟؟

ج: نه، آخر مثل ضرورت به شرط محمول شد.

س: همین را امام خواستند بگویند.

ج: نه نه. اطلاق از یک طرف مسلم است، این هم نکته است. این را که نمی‌فرماید.
س:؟؟

ج: نه، در «رفع ما استکرها علیه» سه احتمال وجود دارد. مرکب باشد، نه مرکب باشد، رفع به ذات بخورد و آن علت باشد، نه می‌خورد به ذات و این نکته باشد. ما عرض‌مان این است که وقتی که نکته هم شد، اگر نکته هم شد این مانع می‌شود از انعقاد اطلاق در «ما» موصول و وقتی اطلاق نتوانستیم در «ما» موصول بگیریم فلذا است نمی‌توانیم بگوییم که این حتی بعد از این که رضا هم ملحق شد، بنابراین حدیث رفع می‌گیرد. اطلاق نداریم. شک در اطلاق داریم، بنابراین حدیث رفع در زمان... بنابراین بیان در زمانی که رضا ملحق می‌شود حدیث رفع نمی‌تواند شامل بشود. حالا که حدیث رفع نتوانست شامل بشود اگر ما دلیلی بر صحت داریم خب به آن دلیل اخذ می‌کنیم که حالا یا اطلاقات ادله و یا این که این بیان اخیر را هم... حالا این را هم عرض کنیم

که ایشان می‌فرمایند این است. دارد می‌فرماید که این اوفوا بالعقود و این‌ها، در حقیقت این‌ها یک امور تأسیسی نیست. ناظر به همان است که در عرف رایج است و در عرف وقتی راضی شد معامله را درست می‌داند. تا مادامی که اکراه است می‌گویند باطل است، وقتی راضی شد دیگه نمی‌گویند حالا که راضی شده دوباره بیا صیغه عقد را بخوان، دوباره بگو بعث من بگویم اشتریت. همین که راضی شد دیگه احتیاج نمی‌بیند به انشاء مجدد و صحیح می‌دانند. «اوفوا بالعقود» هم ناظر به همین است. پس بنابراین می‌فرمایند که می‌گیرد.

خب این جا اشاره فرمودند به آن بیانات مفصلی که داشتند که آن بیانات هم در تجارۀ عن تراض که گفتند از آیه شریفه برداشت می‌کنیم که می‌خواهد بفرماید که هرچه باطل است، هر معامله‌ای که باطل است... هر چیزی که باطل است معامله باشد، غیر معامله باشد حالا به دایره‌اش چقدر باشد که آن جا محل کلام بود، این مورد تنفیذ ما هم نیست. هرچه حق است مورد تنفیذ ما است. و این یا باطل و حق عرفی مقصود است، یا چیزی است که فهم عرف طریق به آن هست و بنابراین آیه تجارت هم به این بیان هم مانحن فیه را بعد از این که الحاق رضا شد می‌تواند بگیرد. چون حق است، حق عرفی است در نظر عرف و دیگر آن باطل نیست.

به این بیان هم می‌توانیم تمسک کنیم و بگوییم. حالا یک بحث دیگری در این جا هست که علما این جا این بحث را هم باز کردند، مرحوم امام ارجاع به بعد می‌دهند که ما هم تبعاً با ایشان ارجاع به بعد می‌دهیم و آن این است که رضا کاشف است یا ناقل است؟ الان که مکرر بود و الان راضی شد، این کاشف است یا ناقل است؟ آثار این در نمائات و این‌ها ظاهر می‌شود که یک بحث همان بحثی است که در فضولی می‌آید که ان شاء الله کفایت می‌کند و این جا دیگر وارد این بحث نمی‌شویم. فعلاً این بحث تمام شد از نظر بحث اکراه، از نظر بحث‌هایی که در فقه ما هست تمام شد، تا حالا ببینیم که این جا پیردازیم یا آن بحث‌های بعدی را... و صلی الله علی محمد و آله.

پایان.